

بلغ العجايز



متن خوانے کتاب المله؛ اترقار اے

با ازانة: استاد محمد حسین حشمت پور

جلسه نہم - ۱۹ اسفند ۹۶

به قلم: علی علیزاده



چکیده:

علم مدنی درباره‌ی چیستی سعادت و اقسام آن بحث می‌کند. سعادت بر دو قسم است: سعادت‌تی که گمان می‌شود سعادت است در حالی که چنین نیست و سعادت‌تی که سعادت حقیقی است و سعادت قصوی نامیده می‌شود. فارابی در این بخش به تبیین چگونگی نائل شدن به سعادت دنیوی و اخروی می‌پردازد.

کتاب المله، صفحه ۲۹۸، سطر دوم

«و العلم المدنی يفحص اولاً عن السعادة و يعرف ان السعادة ضربان: سعادة يظن بها انها السعادة من غير ان تكون كذلك و سعادة هي في الحقيقة سعادة و هي التي تطلب لذاتها و لا تطلب في وقت من الاوقات لينال بها غيرها و سائر الاشياء الاخر انما تطلب لتنال هذه. فاذا نيلت كف الطلب»

در جلسات قبل گفتیم که بخش‌های مختلف حکمت عملی تحت علم مدنی یا فلسفه‌ی عملی قرار دارند؛ بخش‌هایی همچون فقه، اخلاق و حالا می‌خواهیم درباره‌ی وظیفه‌ی علم مدنی بحث کنیم؛ به این معنا که می‌خواهیم روشن کنیم این علم درباره‌ی چه چیزهایی تفحص و بحث می‌کند. مصنف می‌فرماید اولین کار علم مدنی این است که بیان می‌کند سعادت چیست. فارابی به این منظور سعادت را به دو قسم تقسیم می‌کند:

۱. سعادت‌تی که گمان می‌شود، سعادت است اما اگر انسان بما هو انسان به آن توجه کند، می‌بیند که سعادت نیست. این سعادت را سعادت متوسطه و مقدمی می‌نامیم. این قسم از سعادت عبارت است از: پول، وسائل فراهم آوردن زندگی و

۲. سعادت حقیقی که آن را سعادت قصوی (نهایی) نیز می‌نامند. ما این سعادت را به خاطر خودش می‌خواهیم و نه به خاطر وسیله قرار دادن آن برای چیزی دیگر. این قسم از سعادت عبارت است از رستگاری در آخرت. از آنجایی که دنیا مقدمه‌ی آخرت است، زندگی ما در دنیا نیز مقدمه‌ای برای زندگی ما در آخرت است. بنابراین اگر برای زندگی در دنیا به وسایلی نیاز داریم، این وسایل نیز مایه‌ی سعادتند اما سعادت‌تی متوسط و مقدمی برای رسیدن به سعادت‌تی بالاتر. بر خلاف سعادت اخروی که مقدمه‌ای برای چیزی نیست و خودش مستقیماً سعادت و هدف به شمار می‌آید و ما سعادت‌های دیگر را برای رسیدن به آن به کار می‌گیریم.

۱. «ثانیا» در متن نیامده است، با این حال روشن است که دومین گام مربوط به بحث کردن درباره‌ی هر یک از دو قسم به شکلی جداگانه است.

پس علم مدنی اولاً بیان می‌کند که دو نوع سعادت وجود دارد و ثانیاً بیان می‌کند که چگونه می‌توان به این دو رسید. البته سعادتِ مظلونه - که سعادتِ حقیقی نبوده و سعادتِ مقدمی است - خیلی مورد توجه علم مدنی نیست. به عبارت دیگر بیشترِ همت علم مدنی متوجه بیان کردن سعادتِ قصوی و اخروی است.

ترجمه‌ی عبارت: علم مدنی در ابتدا درباره‌ی سعادت بحث می‌کند و آن را به دو قسم تقسیم می‌کند: سعادتِی که گمان می‌شود سعادت است، در حالی که چنین نیست^۲ و سعادتِی که در حقیقت سعادت است. این سعادت به خودیِ خود مطلوب است و هیچ‌گاه به عنوان مقدمه‌ای برای رسیدن به غیر طلب نمی‌شود؛ بلکه همه‌ی اشیاء برای رسیدن به این سعادت که سعادتِ قصوی و حقیقی است، طلبیده می‌شود. بنابراین وقتی به این سعادت دسترسی پیدا شود، طلب متوقف می‌شود و همین متوقف شدن طلب نشان‌دهنده‌ی این است که این مقصود، مقصود مقدمی نیست.

اگر ثروت به معنای دارائی باشد که با آن زندگی می‌کنیم، مقدمه‌ی سعادت اخروی خواهد بود اما اگر به معنای دارائی مازاد بر احتیاج باشد، سعادت خواهد بود که گمان می‌شود سعادت است در حالی که نقشه در سعادت ندارد.

پرسش: تعریف ایشان از سعادت چیست؟

پاسخ: در این جا به تعریف سعادت پرداخته نشده

اما در نمط هشتم اشارات سعادت به معنای لذت گرفته شده است. لذت بر دو قسم است: لذت حسی و عقلی. البته در این بین لذتی به نام لذت باطنی هم داریم اما این لذت به نحوی به لذت حسی ملحق می‌شود. لذت باطنی عبارت است از لذت قوه‌ی خیال، لذت قوه‌ی واهمه و ... در مقابل به لذت چشم و گوش لذت ظاهری گفته می‌شود. لذت عقلی به معنای سعادت عقلی و لذت حسی و باطنی به معنای سعادت حسی یا مقدمی است یا اصلاً لذت نبوده و گمان می‌شود که سعادت است. به بیانی دیگر سعادت به معنای دسترسی به خیرات و لذت بردن از ناحیه‌ی آنها است.

«و هذه ليست تكون في هذه الحياه بل في الحياه الاخره التي تكون بعد هذه و هي تسمى السعاده القصوى»

^۲. با این حال احتمال دارد که برخی از این سعادت‌ها را جزء سعادت‌های مقدمی قرار دهیم. یکی از مثال‌هایی که مصنف برای این قسم می‌زند ثروت است. اگر ثروت به معنای دارائی‌ای باشد که با آن زندگی می‌کنیم، مقدمه‌ی سعادت اخروی خواهد بود اما اگر به معنای دارائی مازاد بر احتیاج باشد، سعادت‌ی خواهد بود که گمان می‌شود سعادت است در حالی که نقشی در سعادت ندارد. مثال بعدی مصنف کرامت است. کرامت انسان می‌تواند مقدمه‌ای برای سعادت اخروی انسان باشد. با این حال اگر کرامت به معنای افتخار و پز دادن باشد، سعادت نیست. فارابی در بیشتر موارد برای سعادت مظلونه به چیزهایی مثال می‌زند که عرف مردم آن را سعادت می‌دانند اما حقیقتاً سعادت نیستند. با این حال اگر درجات و مراتبی از سعادت مظلونه بتوانند مقدمه‌ی سعادت اخروی شوند، دیگر سعادت مظلونه به حساب نمی‌آیند. معذک ایشان درباره‌ی سعادت مقدمی بحث مختصری می‌کنند و در بخش سعادت دوم توضیح می‌دهند که این سعادت مقدمه‌ی چیزی نیست. مفهوم این جمله این است که سعادت اول مقدمه است.

و سعادت قصوی و حقیقی که هدف نهایی است، در این حیات اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه در حیات اخروی رخ می‌دهد. حیاتی که بعد از این حیات است و سعادت قصوی یا نهایی نامیده می‌شود.

«و اما التي يظن بها انها سعادة و ليست كذلك فهي مثل الثروه و اللذات او الكرامه و ان يعظم الانسان^۳ او غير ذلك من التي تطلب و تقتنى^۴ في هذه الحياه من التي يسميها الجمهور خيرات»

در مقابل چیزهایی که گمان می‌شوند سعادت هستند اما در واقع چنین نیستند، چیزهایی از این قبیلند: ثروت، لذات، کرامت^۵، عظیم شمرده شدن انسان^۶ و سایر سعاداتی که در این دنیا کسب می‌شوند. سعاداتی که توده‌ی مردم آن‌ها را خیرات به حساب می‌آورند.

این بحث اولی بود که در علم مدنی مطرح می‌شود و قاعدتا بحث دوم باید درباره‌ی شعوب و بخش‌های مختلف سعادت باشد. با این حال فارابی به این بحث نمی‌پردازد و بحث دوم را به «فحص عن الافعال و السیر» اختصاص می‌دهد.

«ثم^۷ يفحص عن الافعال و السیر و الاخلاق و الشیم و الملكات الارادیه حتی يستوفیها كلها و یاتی علیها^۸»

بحث دوم جست‌وجو درباره‌ی افعال، سیره‌ها، اخلاق، خوی‌ها و ملکات ارادیه است. این بحث در علم مدنی تا جایی مطرح است که همه‌ی افعال و شیم استیفاء شوند.

«ثم^۹ یبین ان هذه لیس یمكن ان توجد جميعا فی انسان واحد»

بحث بعدی این است که بدانیم رسیدن توأمان به سعادت اخروی و دنیوی برای یک نفر ممکن نیست. بحث مصنف در این جا خیلی درباره‌ی سعادت اخروی نیست؛ بلکه بیشتر بحثش مربوط به سعادت دنیوی است.^{۱۰} مصنف در این باره می‌فرماید: اولاً هر انسانی نمی‌تواند آن وظیفه‌ای را که به او واگذار شده است، به تنهایی انجام دهد؛ بلکه برای انجام

۳. این عبارت تفسیر «کرامت» است.

۴. ای تکتسب

۵. عرض کردیم که منظور از کرامت در این جا همان افتخار کردن و پز دادن است وگرنه کرامت به معنای کرامت انسانی خود از سعادت اخروی به حساب می‌آید.

۶. فرقی نمی‌کند که انسان خودش، خودش را عظیم به شمار بیاورد یا به سبب روی آوردن دنیا به او، دیگران او را عظیم بشمارند.

۷. «ثم» در این جا به جای «ثانیا» آمده است.

۸. اتیان علم بر مساله‌ای به معنای ورود آن علم در مساله‌ای و بحث کردن در آن باره است.

۹. «ثم» در این جا به جای «ثالثا» آمده است.

۱۰. شاید هم بتوان گفت بحث در این جا مطلق است.

آن به مُعین و افراد انسانی دیگر احتیاج دارد؛ مثلاً اگر کسی بخواهد کشاورزی کند، نمی‌تواند به تنهایی این کار را انجام دهد و باید از دیگران یاری بخواهد تا دسته جمعی به سراغ کشاورزی بروند. ثانیاً صرفاً نوع فعلی که به فاعل واگذار شده است، برای رسیدن به سعادت کافی نیست؛ بلکه باید انواع دیگری از فعل‌ها به آن فعل ضمیمه شوند تا شخص بتواند به سعادت برسد؛ مثلاً همین شخصی که می‌خواهد کشاورزی کند، نمی‌تواند صرفاً به کشاورزی اکتفا کند و باید کس دیگری را نیز پیدا کند که نوع شغلش چیز دیگری مثل آهنگری است.

ترجمه‌ی عبارت: همچنین علم مدنی تبیین می‌کند که ممکن نیست همه‌ی سعادات دنیوی در انسانی واحد جمع شوند. ممکن است یک سعادت به طور ناقص در شخصی پیدا شود، اما همه‌ی سعادت‌ها نمی‌توانند به طور کامل در انسانی واحد جمع شوند، مگر این که از ناحیه‌ای دیگر همکاری صورت بگیرد.

«و لا ان يستعملها انسان واحد بل انما يمكن ان تستعمل و تظهر بالفعل بان تتوزع في جماعه»

همچنین یک انسان واحد نیز از عهده‌ی این سعادت بر نمی‌آید، بلکه او با همکاری انسان‌های دیگر به سعاداتی می‌رسد که در همه‌ی انسان‌ها یافت می‌شود؛ مثلاً دو فرد کارهایشان را می‌کنند و ما نتیجه‌ی فعالیت هر دو را یک‌جا اخذ می‌کنیم.

«و يبين انها اذا توزعت في جماعه فليس يمكن من يفوض اليه نوع من هذه ان يقوم بذلك»

و باید برای آن‌ها تبیین کنیم که اگر سعادت را در جامعه‌ای توزیع کردیم، ممکن نیست کسی که به او نوعی از لذت‌های حسی مثل کشاورزی تفویض شده است، به تنهایی به این نوع واحد قیام کند.

«و لا ان يستعمله دون ان يعاونه آخر^{۱۱} بالنوع الذي فوض اليه القيام به»

همچنین شخص نمی‌تواند بدون کمک انسانی دیگر که نوعی (مثلاً نجاری) به او تفویض شده، صرفاً به این نوع (مثلاً کشاورزی) اکتفا کند.

«و لا ايضا ذلك يمكنه ان يقوم بما فوض اليه دون ان يعاونه ثالث بالنوع الذي فوض اليه القيام به»

در مورد شخص دوم هم باید گفت: ممکن نیست این شخص به فعلی که به او تفویض شده است، بدون معاونت شخص ثالث قیام کند.

۱۱. انسانی دیگر

«و انه لا يمتنع مع ذلك ان لا يوجد فيهم من لا يمكنه القيام بفعله الذي فوض اليه دون ان تعاونه جماعه كل واحد منهم بالنوع الذي فوض اليه القيام به»

با وجود این مکمل‌ها و ضمایم، باز هم ممکن است در گروه اول کسانی وجود داشته باشند که نتوانند به فعلی که به ایشان تفویض شده است، بدون کمک جماعتی دیگر قیام کنند.

«مثال ذلك ان الذي يفوض اليه القيام بامر الفلاحه لا يتم فعله دون ان يعاونه النجار بان يعد له خشبه الكراب و يعد له الحداد حديد الكراب^{۱۲} و يعد له البقار^{۱۳} بقر الفدان»

مثال این مطلب کسی است که به او کار کشاورزی واگذار شده است. کار چنین شخصی بدون کمک و معاونت نجار به سرانجام نمی‌رسد؛ چرا که نجار باید چوبی را به منظور هدایت مجاری آب در میان دره برای او آماده کند. همچنین این شخص برای ساختن «خیش» به آهنگر احتیاج دارد. علاوه بر این گاوچران باید دو گاوی را که برای شخم زدن به آن‌ها احتیاج دارد، تهیه کند.

«فبين ان الافعال و الملكات الاراديه ليس يمكن ان يبلغ بها الغرض دون ان تتوزع انواعها في جماعه عظيمه اما واحد واحد على واحد واحد من الجماعه او واحد واحد على طائفه طائفه من الجماعه»

بنابراین علم مدنی تبیین می‌کند که یا باید افعال و ملکات ارادی را بین تک تک افراد توزیع کنیم و نوع کار را در اختیار یک نفر قرار دهیم یا باید طائفه‌ای از انسان‌ها را مامور نوعی از کار و طائفه‌ای دیگر را مامور نوعی کار دیگر کرده و حاصل کارشان را ادغام کنیم.

ترجمه‌ی عبارت: علم مدنی تبیین می‌کند که ممکن نیست بدون توزیع افعال در جماعتی بزرگ، به وسیله‌ی افعال و ملکات ارادیه به غرض و هدفی رسید. این توزیع یا به این شکل است که تک تک افعال را به تک تک افراد جماعت بدهیم؛ به این معنا که هر کاری مخصوص به یک نفر باشد یا تک تک کارها را به تک تک طوائف جماعت بدهیم. در حالت اول کار به فرد داده می‌شد اما در حالت دوم کار به طائفه سپرده می‌شد.

«حتى يكون تعاون طوائف الجماعه بالافعال و الملكات التي فيها^{۱۴} على تكميل الغرض بجمله الجماعه»

^{۱۲}. ظاهراً فارابی «کراب» را در این جا به معنای تخته‌ای که روی گردن دو گاو می‌گذارند، گرفته است. شاید «کراب» در عبارت قبل نیز به همین معنا باشد.

^{۱۳}. بقار به معنای آهنگر و چاه‌کن نیز آمده است.

^{۱۴}. ضمیر به جماعت برمی‌گردد.

توزیع در حالت دوم باید طوری باشد که طوائف جماعت همگی به وسیله‌ی افعال و ملکات خود، برای تکمیل غرض با هم همکاری کنند.

«تعاون اعضاء الانسان بالقوى التى فيها على تکمیل الغرض بجمله البدن»

هم‌چنان که اعضای بدن به کمک قوایشان برای تکمیل غرض از خلقت بدن با یکدیگر همکاری می‌کنند.

این مطلب تمام شد. مطلب بعدی این است که این جماعتی که می‌خواهند با هم همکاری کنند، باید در مسکن واحد متجاور باشند و با هم زندگی کنند تا وقتشان به جهت رفت و آمد به نزد یکدیگر ضایع نشود؛ مثلاً در یک کارخانه باشند.

«وانه يلزم لذلك ان يكون الجماعه متجاورين فى مسکن واحد»

لازم است برای تعاون اعضای طائفه با یکدیگر، افراد جماعت در یک مسکن با هم همسایه و متجاور باشند.

«و يحصى^{۱۵} اصناف الجماعات المتجاوره فى مسکن واحد»

همچنین علم مدنی اصناف جماعتی را که باید در یک مسکن متجاور باشند، احصاء می‌کند.

«وان منها جماعه مدنيه و منها جماعه اميه و غير ذلك»

و بیان می‌کند که بعضی از این گروه‌ها جماعت مدنی هستند (که فرمانده و دستوردهنده هستند) و بعضی دیگر جماعتی بی‌سواد هستند. (که کارگر هستند) البته ممکن است علاوه بر این دو گروه (کارگر و کارفرما) جماعت دیگری نیز وجود داشته باشد؛ مثل جماعات حد وسط.

کلمات کلیدی: سعادت ظنه، سعادت قصوی، اداره‌ی شهر، تعاون، اصناف جمعیت.

^{۱۵}. این عبارت عطف بر «بین» است.